

بیادرفیق جانباخته اسحق اقبالی



باز هم 7 قوس از راه میرسد و ما را مجدداً بیادرفقای جانباخته مامی اندازد. انگار لشکری از بخون خفتگان پرچم "شعله جاوید" را تکان میدهند و فریاد میزنند "ما به امید وفای تو گذشتیم زجان -- دوستان رامبراز یاد و فراموش مکن". از بین هزاران تن بخون خفته مائویست و شعله ای اینبار دورفیق از این جانباختگان را میخواهیم به خوانندگان محترم خود معرفی کنیم. رفیق جانباخته اسحق اقبالی و رفیق جانباخته موسی خارکش. درباره رفیق موسی خارکش در یک نوشته علیحده حرف میزنیم و این نوشته را فقط به رفیق اسحق اقبالی تخصیص میدهیم.

رفیق اسحق اقبالی از جاغوری بود. و در خانواده ای دیده بدنیاگشود که از نظر موقف اجتماعی به خوانین جاغوری میرسید ولی موقعیت زندگی عینی خانواده او موقعیت زندگی یک دهقان نیمه مرفه بود. سالهایی که باران کمی آمد محصولات زمین پدرا این رفیق کمتر از آن میشد که حتی در ردیف یک دهقان نیمه مرفه هم حساب شود. رفیق اسحق سومین اولاد پسر والدینش بود، او را در دوران کودکی اش در مدرسه آخندی فرستادند و او به زودی سواد خواندن و نوشتن را فرا گرفت. زمانی که به سن هفت سالگی رسید او قبل از الظهر هابه مکتب رسمی که مکتب سرکاری گفته میشد، میرفت و بعد از ظهر هارا به مدرسه ملائی پیش شیخ محمد حکیم صمدی در "نوده" میرفت و سبق ملائی میگرفت. هنگامیکه او از صنف نهم مکتب متوسطه جاغوری که آن زمان "مکتب متوسطه سلطان مودود جاغوری" نامیده میشد، فارغ شد، کماکان این برنامه را تعقیب میکرد. چون کودک با استعداد در عین حال در مدرسه درس عربی و صرف و نحو را فرا گرفته بود، شاگرد موفق صنفش بود. او در سال 1346 بکابل رفت تا تعلیماتش را تمام و اگر بتواند وارد تحصیلات عالی شود. وزارت معارف همانطور که یکسال قبل تمام فارغان بی واسطه یگانه مکتب متوسطه هزاره جات رادر "سروی کادستر" فرستاده بود، اینبار "بی واسطه" هارا صرف نظر از اینکه چه سطح و سویه ای داشتند به "اکادمی تربیه معلم" فرستاد. رفیق اسحق نیز یکی از اینها بود. اگر چند او در رده بندی اجتماعی "خان" حساب میشد، اما به هیچ خانی مراجعه نکرد که "واسطه" او شود. او بعد از تقسیمات، هیچ امکان دیگری نداشت که بتواند تصمیم نامنصفانه وزارت معارف نظام را رد کند. و ناچار با دیگر همصنفی هایش رفته و در اکادمی تربیه معلم کابل مشغول تعلیم شد.

دیری نگذشت تا اوریشه تمام بیعدالتی های جامعه را در یابد، و از طریق برادریکی از دهقانان رئیس عبدالله خان بارفیق اکرم یاری در تماس آمد. این فرد نیز در اکادمی تربیه معلم درس میخواند. تماس رفیق اسحق بارفیق اکرم یاری سر آغاز پروسه شناخت خود و جهان بود. این شناخت او را کمک کرد تا او محل و موقعیت عینی خود را بشناسد و دریابد که چگونه منطق غلط ساختار جهان را بخطا درست میدانسته است.

هیچ چیز بهتر از این آدم را کمک نمیکنند که آدم دریابد بکدام طبقه تعلق دارد و آدم زمانی که در می یابد چگونه فرهنگ طبقات حاکمه ذهن او را در زندانی نگه داشته اند، نفرت بیکرانی سراپای وجودش را فرا میگیرد. رفیق اسحق نیز مانند هر کمونیست انقلابی دیگر مدت ها با ذهن و ذهنیت هایش مشغول تصفیه حساب بود. و مغزش را از او هام و افسانه هائیکه در مورد "خلقت جهان!" و وجود "طبقات" در جامعه ساخته اند، می شست. بطور خلاص؛ رفیق اسحق آهسته آهسته تنتهازنجیرهای ذهن و دستش را می شناخت بلکه کلفتی و سهمگینی آنها را نیز در می یافت. او در می یافت که زحمتکشانی یعنی حمل کنندگان سنگینترین حلقه هاسیه روزی شان را امر آسمانی میدانند و معتقدند که موجود ما فوق انسان و طبیعت سرنوشت آنها را برای حمل این حلقه های سنگین رقم زده است. آنها فقط به یک صورت به حقیقت پی میبرند و آن اینکه در وجود یک تشکل مائویستی برای تغییر بنیادی جهان کنونی متشکل شوند.

در بهار سال 1347 شعله جاوید در فاش های سرخ آن باخشم ده ها هزار کارگر، دهقان، محصل، معلم و... غیره بمیدان آمد. "مرگ بر امپریالیزم!"، "مرگ بر سوسیال امپریالیزم!" و "مرگ بر ارتجاع!" در کوچه ها و خیابانهای کابل طنین افکن شد. رفیق اسحق یکی از آنهائی بود که در زیر درفش سرخی که بر آن "شعله جاوید" باخط درشت نوشته شده بود از پوهنتون کابل بسوی مرکز شهر کابل مارش میکردند.

رفیق اسحق زمستانها وقتی مکتب ها رخصت میشدند، به جاغوری می رفت. او در حلقه های نورس شعله ای سنگماشته فعالیت میکرد و به تعلیم و تربیه انقلابی نوجوانان و متعلمین مسئول عمومی این حلقه ها را کمک میکرد. او "تاریخ حزب بلشویک" را نزد رفیق یاری فرا گرفته بود و آنرا در حلقه تدریس میکرد. مضاف بر این او بطور غیر مستقیم در مسایل دیگر آموزش و پرورش انقلابی در این سه ماه کمک مینمود. مثلاً؛ برای تدریس "ماتریالیزم دیالکتیک" مسئول عمومی را کمک میکرد و بارفیق "ه" که در یک ولسوالی دیگر زندگی میکرد قرار و مدار میگذاشت که آمده آنرا در حلقه های جاغوری تدریس کند. رفیق "ه" که ماتریالیزم دیالکتیک را از شخص رفیق یاری آموخته بود، باچنان استادی شرح میداد که زنده یاد رفیق حسین او را "صابون سرشویی" نام کرده بود.

رفیق اسحق در سال 1349 از اکادمی تربیه معلم کابل فارغ شد. او معلمی را قبول نکرد و در فته بحیث کارگر در دستگاه ساختمانی وادی هلمند، شامل کار شد. او میگفت "شعله ای ساختن معلم و معلم کاری ساده است و باید بسوی کارگران و دهقانان رفت که کاری نهایت مشکل است". در بهار سال 1350 او بکابل برگشت و تصمیم گرفت که برای ورود به امتحانات کنکور دانشگاهی آمادگی بگیرد. در برگشت او از وادی هلمند، بخوبی دیده میشد که او واقعا کارگر بوده و دستان زخمکش گواهی بر کار بدنی سنگین او میکرد. در سال 1351 او نتوانست نمرات شمولیت در دانشگاه طب را بیاورد. تقاضای پدر سالخورده اش او را مجبور کرد که بجاغوری رفته و معلم شود.

رفیق اسحق، ورفقای زنده یاد هریک حسین مدیر، علی رضا، شیر علی، علی دریاب در این سالها در جاغوری بطور جدی فعالیت های انقلابی را از پیش بردند. وجود رفیق اکرم یاری بعد از سال 1353

در مجاورت این سربازان دلیر جای وسیعی را در بین دهقانان بی زمین و کم زمین باز مینمود. در امتحان کنکور سال 1353 رفیق اسحق نمرات ورود به دانشگاه طب را آورد ولی معاون علمی دانشگاه کابل که با خوانین جاغوری از طریق زنش پیوند میخورد مانع ورود او به دانشگاه طب کابل گردید و او را به ننگرهار فرستاد.

رفیق اسحق در سال 1354 وارد دانشگاه طب ننگرهار شد. او نمیخواست طبیب شود تا ثروتمند گردد او میخواست طبابت را در خدمت فعالیت‌های انقلابی و مبارزه با جهانی کنونی قرار دهد. او از دکتر بسیون یاد میکرد و میگفت اطمینان‌بخیز بزرگ فیزیکی و روانی را در سنگرهای انقلاب از زمین بردارند. از جائیکه یک انگیزه سیاسی بر حق مشوق او بود، او در سه‌سهار خوب فرامیگرفت و بانمرات خیلی عالی به صنف بالا میرفت.

در زمستان سال 1357 هنگامیکه با داران سوسیال-امپریالیست قلاده را از گردن سگان وحشی خلقی و پرچم‌برداشتند و آنها را به شکار رفقای انقلابی تحریک کردند، آنها رفیق اسحق را شب از خوابگاه محصلین ربودند. اینکه بعدها چه بر سر این رفیق انقلابی آدم معلوم نیست ولی میگویند که آنها همان شب این رفیق گرامی را کابل انتقال داده اند. در نظام بیداد "خلق" و پرچم نه دادرسی وجود داشت و نه دادخواهی و نه دادگاهی. آنها این رفیق گرامی را مانند هزاران شعله ای سربلند و پرافتخار بدون هیچگونه محاکمه ای بقتل رسانیدند. رفیق اسحق در طول زندگی اش مانند کوه "قاده" سربلند ایستاد و به وسوسه های کوچک کننده بورژوائی تسلیم نشد. بخاطر منافع شخصی اش مانند "انقلابیون!" امروزی به گردکاسه مربای "حقوق بشر" امپریالیست هابه و زوزوبینگ بینگ در نیامد. او برخلاف روشنفکران امروز بخاطر شهرت و منفعت مالی "هزاره گرا" و "قومپرست" نشد و تا آخرین روز زندگی اش مانند یک انسان شریف و ب(با) افتخار زندگی کرد. در یک کلام؛ او یک کمونیست انقلابی و یک انسان لایق و صادق بود. او در راه رهائی طبقه کارگر و زحمتکش‌ان افغانستان با گردن افراخته مرگ را پذیرا شد و تسلیم نگردید. مرگ او سنگین‌تر از کوه "قاده" است. مائویست های افغانستان که 7 قوس روز جانباختن اولین پیشوا و پیشگام جنبش مائویستی افغانستان-رفیق اکرم یاری- را به طبقه کارگر و تمام کمونیست های افغانستان تسلیم میگویند، از راه دور بر مزار گمنام شاگردان و فادار رفیق یاری مانند رفیق اسحق، رفیق حسین مدیر، رفیق معلم علی دریاب، رفیق موسی خارکش، رفیق علی رضا، رفیق یونس تاجپور، رفیق انجنیر حسین، رفیق شیر علی، رفیق انجنیر یونس، رفیق کریم، رفیق محمد علی و ده هار رفیق دیگر سلام های سرخ شان را نثار میکنند و یکبار دیگر بر مزار گمنام این رفقای جانباخته سوگند یاد میکنیم که تا پای جان راه درخشان آنها را تعقیب کنند و بخاطر پر ساختن جیب های شان از دالرو و یورو در مرداب "حقوق بشر" امپریالیست هابه شنانپر دازند. همانگونه که این رفقا به تعهد شریفانه شان در ایجاد جهان بدون طبقه صادق مانند دواسیرو و سوسه های طفلانه ای که ارتجاع و امپریالیزم پیش روی آنها میگذارند نشدند، به طبقه خویش و خلق زحمتکش افغانستان و فادار را باقی بمانند.

این رفقا معتقد بودند که آشتی و سازش طبقاتی جز ننگ و نفرین طبقاتی را با خود همراه ندارد و ما فقط زمانی میتوانیم رفیق آرمان و الای آنها باشیم که با چشم انداز برای ایجاد جهان بدون طبقه، علیه اشغالگران امپریالیست و بورژوا- بیروکراتهای مرتجع بومی یک لحظه هم از مبارزه آرام نگیریم. جز مبارزه علمی- انقلابی مارکسیستی- لنینیستی- مائویستی و حراست از اخلاق، شخصیت و شرافت مائویستی هیچ رابطه دیگر- نه پیوند خونی، نه رابطه خانوادگی و فامیلی- ما را به رفقای بخون خفته

پیوندتاریخی نمیدهد. بی تفاوت باقی ماندن و به سامان دادن زندگی خصوصی پرداختن و از مبارزه فعال علیه اشغالگران و مزدوران شان اباورزیدن بین آنهاونزدیکترین عضو خانواده شان دره عمیقی را ایجاد میکنند. بطور مشخص تعقیب راه رفقای بخون خفته ماتامین وحدت جنبش کمونیستی افغانستان، ایجاد حزب کمونیست افغانستان و تدارک برای جنگ خلق است.

مائیست های افغانستان

۱۷ قوس ۱۳۹۵

آدرس مکاتبه با ما

P.O. Box 1

Station H

Montreal Quebec

H3G 2K5

CANADA

آدرس الکترونی ما

Shoresh2008@gmail.com

آدرس صفحه الکترونیک

www.shoresh.eu